

## هزار نکته باریک تر ز مو

زهرا پارساپور

عضو هیئت علمی پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

آنچه در برنامه‌ریزی کلاس‌های فلسفه برای کودکان ضروری به نظر می‌رسد، توجه به اهداف معماران و طراحان این حرکت پرورشی (نه آموزشی) است. جداسدن از آن اهداف و تبدیل این کلاس‌ها به ساعت‌های مشخص درسی در برنامه آموزشگاه‌ها، با متن مشخص و طرح درسی تعریف شده برای معلم بدون توجه به شرایط روحی، فکری و محیطی دانش‌آموزان مخاطب در هر جلسه، این کلاس را به یک کلاس آموزشی در کنار سایر کلاس‌های فوق برنامه تبدیل خواهد کرد.

از سوی دیگر، اگر نگرش ما این گونه باشد که قرار است در این کلاس‌ها یک رشته مفاهیم فلسفی و قواعد منطقی را به کودک آموزش دهیم، آن وقت کلاس‌های موسیقی، زبان و کامپیوتر نیز می‌توانند عنوان موسیقی برای کودکان، کامپیوتر برای کودکان و زبان برای کودکان را به خود اختصاص دهند.

**به راستی در کلاس فلسفه برای کودکان و به عبارت دیگر در حلقه‌های کندوکاو قرار است چه اتفاقی بیفتد؟**

لیمن کار حلقه‌های کندوکاو را در پرداختن به سه نوع تفکر خلاصه می‌کند: تفکر انتقادی، تفکر خلاق و تفکر توأم با علاقه و مسئولیت. بعدها ساتکلیف، تفکر

جمعی را بر این سه نوع تفکر مورد نظر لیمن می‌افزاید. اگر عملکرد در این حلقه‌ها صحیح و در راستای اهداف ازپیش‌تعیین‌شده باشد، حاصل کلاس‌های فلسفه برای کودکان یا فلسفه با کودکان، تربیت نسلی خواهد بود که با داشتن این چهار نوع تفکر به ترتیبی که ذکر شد، نقاد، خلاق، مسئول و متعاون هستند؛ و این نسل قادر خواهد بود زندگی فردی و اجتماعی خود را براساس تفکر صحیح و منطقی پی‌ریزی کند. بر این اساس:

قرار است به کودکان کمک کنیم خودشان توانایی تفکر، استدلال و نقد صحیح را پیدا کنند. یعنی بنا نیست جریان فکری آنها را ما تعیین کنیم و مرتب به جای آنها بیندیشیم و آنها را به نتیجه مورد نظرمان برسانیم.

بناست با گشودن راه‌های ذهن آنها و تمرین تفکر، قدرت خلاقیت آنها را افزون سازیم. اگر بپذیریم که خلاقیت یعنی سازماندهی دوباره دانسته‌ها برای پی‌بردن به مطالبی که نمی‌دانیم، در این صورت، قرار نیست در این حلقه‌ها نادانسته‌های کودکان را ما به آنها تقدیم کنیم.

قرار است که آنها را از مقلدبودن به سمت استقلال فکری سوق دهیم؛ و لازمه این امر این است که کودک را از تأیید بی‌چون و چرا و پذیرفتن بدون تفکر بایدها و نیایدهای بزرگ‌ترها، میرا سازیم.

هرچند صاحب‌نظران برای رسیدن به این اهداف در حلقه‌های کندوکاو، استفاده از داستان‌های کوتاه و بلند را دستمایه قرار داده‌اند، به نظر نویسنده این مقاله، بعضی از بازی‌های جمعی کودکان و نیز نمایش می‌تواند در کنار داستان به کمک ما آیند. در این نوشتار، تنها به مقوله انتخاب داستان برای طرح در کلاس توجه شده است و اینکه با توجه به اهداف فوق، چگونه و از چه داستان‌هایی می‌توان بهره برد؟

برای انتخاب داستان در کلاس‌های فلسفه برای کودکان در ایران، سه راه پیش‌رو داریم:

الف- استفاده از داستان‌هایی که در خارج از ایران به‌منظور طرح در این کلاس‌ها با مشخصاتی که شارپ و دیگران برشمرده‌اند نوشته شده است؛

ب- طراحی داستان‌های تازه با همان ویژگی‌هایی که برای داستان‌های فکری ذکر کرده‌اند و استفاده از آنها در کلاس؛

ج- گزینش و بازنویسی داستان‌هایی که هم‌اکنون در اختیار داریم و طرح آنها به شیوه‌ای که بتواند ما را برای رسیدن به اهداف در کلاس مفید واقع شود.

داستان‌های گروه الف و ب شامل مفاهیم متعدد فلسفی است که نویسنده بیش از آنکه دغدغه ایجاد لذت، شگفتی و یا سرگرمی کودک را داشته باشد، به دنبال ایجاد سؤال و برانگیختن قدرت تفکر در کودک است. در بعضی از این داستان‌ها، نویسنده به اندازه‌ای درگیر هدف فلسفی خود است که جنبه هنری داستان نادیده گرفته می‌شود و این داستان‌ها غالباً هیجان و جذابیت لازم را در کودکان ایجاد نمی‌کنند و این آفتی است که این گروه از داستان‌ها را تهدید می‌کند. برای مثال، بدترین صورت آن است که داستان لحن توضیحی و آموزشی به خود بگیرد که در این حالت نه جنبه هنری آن حفظ می‌شود و نه می‌توان با آنها اهداف کلاس‌های فلسفه برای کودکان را دنبال کرد. این ویژگی به‌خصوص در داستان‌هایی مشاهده می‌شود که یک شخصیت نقش مرشد، راهنما یا دانای کل را بازی می‌کند. علاوه بر این، حضور برجسته این راهنما در داستان، به‌نظر نویسنده، اخلاص دیگری در حلقه کندوکاو ایجاد می‌کند و آن اینکه فرصت را از کودک می‌گیرد تا خود بیندیشد و پاسخ‌هایی برای سؤال‌ها و یا راه‌حل‌هایی برای مشکلات به‌وجودآمده پیدا کند و به او می‌گوید که همیشه بزرگی یا دانایی هست که تو به او متکی باشی. نکته مهم این

است که گاه این راهنما آنچه را می‌گوید، حاصل تفکر و براساس استدلال‌های عقلانی نیست، بلکه حس و یا حدسی است که نمی‌تواند پاسخگوی سؤال منطقی به‌وجودآمده باشد و این نقض غرض ما در این کلاس‌ها است. برای نمونه، در داستان «شبی زیر ستارگان» از آن مارگارت شارپ، مرگ پدربزرگ مهربان (که در این داستان نقش راهنما را بازی می‌کند) موجب می‌شود کودکی درباره مفهوم بسیار پیچیده مرگ فکر می‌کند؛ و در مسیر این تفکر، خاطره‌ای که پدربزرگ پیش از مرگ برای او تعریف کرده است، به کمک او می‌آید. پدربزرگ در سفری از کوهستانی عبور می‌کند و نقش دوستش را که سال‌ها پیش مرده است، بر روی سنگ می‌بیند و بعد این جمله را می‌گوید: «اکنون که دوستم به سنگ تبدیل شده، برای همیشه زنده است». جالب اینکه کودک در برابر این خاطره تنها احساس ترس می‌کند و آن را قصه می‌خواند ولی بلافاصله از حکمی که پدربزرگ بدون هیچ استدلال عقلانی کرده است، احساس لذت می‌کند. در پایان داستان هم روی این جمله تأکید می‌شود که او روزی اینجا بود و حالا نیست. آیا فعل «نیست» با عبارت «او همیشه زنده است» در ذهن کودک تعارض ایجاد نمی‌کند؟ بگذریم از اینکه در روان‌شناسی جدید کودک، تأکید شده است که هیچ‌گاه «تخیل» کودک را درگیر مرگ نکنید و سعی کنید واقعیت مرگ را با مثال‌های ملموس برای او توضیح دهید. در برخی از این داستان‌ها، راهنما در ایجاد گره و سؤال در ذهن شخصیت داستان و بالطبع خواننده مؤثر است که این ایجاد ابهام و سؤال هرچند مفید است، به اندازه سؤالات پایان متن که در اختیار مربیان گذاشته می‌شود، قابل تأمل است.

در پایان داستان‌های فکری سؤال‌های متعددی جهت بحث در کلاس برای مربیان مطرح می‌شود که به گفتار معلم سمت‌وسو می‌دهد و برای آغاز کار و فعال کردن حس کنجکاوی در کودک مفید است؛ اما این نکته را نباید فراموش کرد که: «هم

هزار نکته باریک‌تر ز مو ۳۲۱

سؤال از علم خیزد هم جواب». عملکرد مربی در کلاس باید به گونه‌ای باشد که به‌مرور، کودک با شنیدن داستان در ذهنش سؤال ایجاد شود و آن را در کلاس طرح کند.

در بعضی از این داستان‌ها، عبارت‌ها و حادثه‌هایی ملاحظه می‌شود که با روح و طبیعت کودک تناسب و همخوانی ندارد. نمونه زیر برای مثال ذکر می‌شود:

خانم خرگوش پیر (خطاب به بچه‌خرگوش‌های شیطان) می‌گوید: خب عزیزان من، می‌توانید بروید داخل مزارع یا پایین کوچه اما سراغ باغ آقای گرگور نروید. برای پدر شما در آنجا حادثه‌ای رخ داد. **خانم گرگور ازو پیراشکی درس کرد!** (قصه پیتتر خرگوش، بئاتریس پاتر)

عبارت آخر به‌خصوص در مورد پدر آن‌هم چنین عادی و بدون مقدمه، با روح کودک آن می‌کند که با جان بچه‌خرگوش‌ها می‌کند.

در مورد داستان‌های گروه الف، اشکال عمده دیگری نیز وجود دارد که نمی‌توان آن را نادیده انگاشت. بی‌تردید، داستان در بستر فکری و فرهنگی خاصی شکل می‌گیرد و رنگ‌وبوی محل تولد خود را دارد و کاربرد آنها به‌ویژه در کلاس‌های فبک که ذهن و فکر کودک را درگیر می‌کند، از دید بسیاری از صاحب‌نظران، انتخاب درستی نیست.

داستان‌های گروه ج، گستردگی و تنوع بیشتری دارند؛ ضمن اینکه مشکل اختلاف فرهنگی خود به خود حل می‌شود. از سوی دیگر، این داستان‌ها ارزش ادبی و هنری بالاتری دارند؛ چرا که از صافی سلیقه نسل‌ها گذشته و همچنان در گنجینه ادبیات باقی ماندند. با طرح مجدد آنها می‌توان ارتباط کودک را با این گنجینه فکری و فرهنگی حفظ کرد. ممکن است در نگاه اول این داستان‌ها در برآوردن اهداف فبک ناتوان به‌نظر برسند اما به‌نظر نویسنده، با انتخاب آگاهانه و اتخاذ شیوه‌های مناسب در نحوه بازسازی و ارائه آنها می‌توان اهداف فبک را تحقق

بخشید. در گام نخست باید قصه‌ها و فابل‌هایی را برگزید که از سویی جذابیت و هیجان لازم برای کودک و از سوی دیگر ظرفیت طرح مباحث فکری و فلسفی را داشته باشند. در گام بعدی باید داستان را بازنویسی و به زبان کودک بیان کرد. لازم نیست مباحث فلسفی را به‌عمد در داستان گنجانند و یا مستقیماً به طرح سؤال پرداخت بلکه می‌توان با تأمل بر روی بسیاری از حکایت‌ها و داستان‌های موجود، موضوعات مناسبی برای حلقه‌های کندوکاو بیرون کشید. اجازه دهید سخنم را با ارائه یک نمونه عملی از شیوه ارائه این داستان‌ها در کلاس روشن سازم. پیش از آن، یکبار دیگر اهداف فبک را یادآور می‌شوم: قرار است در کلاس‌های فبک سه نوع تفکر را در کودکان تقویت کرد: تفکر انتقادی، تفکر خلاق و تفکر توأم با علاقه و مسئولیت. اکنون بینیم که با چه شیوه‌ای می‌توان با طرح داستان‌های موجود در گنجینه ادبیات به این اهداف رسید.

از هفت پیکر نظامی، داستانی را در کتاب درسی با نام «خیر و شر» آورده‌اند که خلاصه آن با کمی تغییر چنین است:

دو رفیق به نام خیر و شر با هم به سفر می‌روند. خیر بی‌خبر از دوری راه، همان ابتدا همه آب‌های خود را می‌نوشد و بعد از تشنگی از شر تقاضای آب می‌کند. شر نمی‌پذیرد. خیر دو لعل گرانبهایی که به همراه داشت، در برابر جرعه‌ای آب به او واگذار می‌کند. خیر نمی‌پذیرد و از او می‌خواهد در ازای آب دو چشمش را به او بفروشد. سرانجام خیر به اجبار چشمانش را تسلیم شر می‌کند و نابینا می‌شود. شر بدون اینکه آبی به او بدهد، بار سفر و آن دو گوهر گرانبهای خیر را برمی‌دارد و او را در بیابان رها می‌کند و می‌رود. دختر چوپانی توانگر خیر را می‌یابد و به خانه می‌برد. پدرش با مشتی برگ از درختی کهن چشم او را معالجه می‌کند و چون از او خوشش می‌آید، دخترش را به عقد او درمی‌آورد. خیر مدتی بعد می‌تواند دختر پادشاه و دختر وزیر را با برگ درخت کهن درمان کند و از این طریق به جایی برسد که جانشین شاه معرفی شود. روزی در راه شر را می‌بیند. نامش را می‌پرسد. شر می‌گوید نام من مبشر است. خیر کارهای زشتی را که شر در گذشته درمورد

دوستش انجام داده بود، به او یادآوری می‌کند. شر می‌گوید من متناسب با نام خود عمل کردم؛ تو هم متناسب با نامت نیکی کن. خیر او را آزاد می‌کند؛ اما چوپان چون می‌داند که شر همواره موجب آزار دیگران خواهد بود، از او انتقام می‌گیرد.

ابتدا بدون اینکه تمامیت اثر هنری را مخدوش سازیم، داستان را کامل نقل می‌کنیم تا کودک لذت کافی را از داستان ببرد\*؛

سپس همراه با دانش‌آموزان درباره موارد زیر بحث می‌کنیم:

ارتباط نام با صاحب نام چگونه است؟ در مورد نام اشیا و نام انسان‌ها با مثال بحث می‌کنیم. آیا آدمی که نامش شر است، حتماً آدم بدی است یا برعکس؟ آیا وقتی که شر نام خود را مبشر گذاشت، شخصیتش تغییر کرد؟

آیا شخصیت شما منطبق بر نام شما است؟ اگر اسم هر شخصیت متناسب با نامش بود، در این صورت دوست داشتید نامتان چه بود؟

خیر چیست؟ شر چیست؟ کدام یک از این موارد خیر و کدام شر است: بخشیدن خطای دیگران، کمک کردن به ناتوانان، جمع کردن ثروت، دروغ گفتن، باریدن باران، چیدن گل، ...؟

به چیزهایی بیندیشیم که برای بعضی خیر و برای برخی شر است.

چرا شر از خیر چشمانش را طلب کرد؟ (البته شاید این سؤال برای بسیاری از کودکان سخت باشد).

از گیاهان چه استفاده‌هایی می‌توان کرد؟ آیا می‌توان از آنها در درمان بیماری‌ها بهره برد؟ آیا به همین دلیل می‌توان به درختان صفت خوبی و مهربانی را نسبت داد؟ خیر از علمش به ثروت و مقام رسید. کدام بهتر است؟

---

\*. تنوع در شیوه‌های نقل داستان، به بالا بردن ذوق هنری دانش‌آموز کمک می‌کند. نمونه‌هایی از این شیوه‌ها را در کتاب پرورش تفکر در کلاس درس از حسین فرخ‌مهر ملاحظه می‌کنید.

آیا کار خیر بهتر بود که شر را آزاد کرد یا کار چوپان که شر را به مجازات رساند؟ عفو بهتر است یا انتقام؟

در مورد شخصیت‌های داستان بیندیشیم و عملکرد آنها را نقد کنیم: آیا همه کارهای خیر خوب بود؟ فکر می‌کنید او چه اشتباهاتی مرتکب شد؟ هنگام استفاده از داستان‌های گروه ج، در نظر داشتن این نکته بسیار مهم است که هیچ‌گاه بر اساس قضاوت نویسنده و قضاوت مردم زمان او به درستی و نادرستی اعمال آنها حکم نکنیم. امروزه، کودکان و نوجوانان و حتی بسیاری از جوانان ما به بسیاری از حکایت‌های عرفانی، اخلاقی و داستان‌های بزمی و رزمی ما نگاهی متفاوت دارند. نباید شیفته‌وار و متعصبانه با این متون روبه‌رو شد و اجازه داد عقل تکامل‌یافته انسان امروز، قضاوت منطقی خود را درباره اعمال و گفتار شخصیت‌های داستان‌ها داشته باشد. این امر موجب رسیدن ما به یکی از اهداف ذکر شده در فبک یعنی تفکر انتقادی می‌شود.

در همین داستان، خیر به عنوان شخصیت مثبت مطرح می‌شود و نسل‌های گذشته ما این امر را تصدیق می‌کردند. اما از دید دقیق و هوشیارانه نسل امروز خیر، فرد ساده‌لوحی بود که چوب حماقت خود را خورد. او با شخص شریر هم‌سفر و رفیق شده بود؛ در همان ابتدای راه، بدون عاقبت‌اندیشی آب آشامیدنی خود را تمام کرد؛ در قبال آب، چشمش را داد بی‌آنکه بیندیشد باقی راه را چگونه خواهد رفت. در بسیاری از حکایات گذشته، به همین شیوه می‌توان شخصیت‌های مثبت را نقد کرد؛ و به عقیده نویسنده، همین امر موجب می‌شود که آنها را از شخصیت‌های سپید به شخصیت‌های خاکستری تبدیل کنیم و به دنیای واقعی بکشانیم به گونه‌ای که همزادپنداری خواننده با آنها راحت‌تر صورت گیرد.



از آنجا که لیپمن ایجاد تفکر خلاق را در کنار اهداف خود می‌گنجانند، در ادامه نقد و بررسی داستان می‌توان چنین تمرین‌هایی را پیشنهاد کرد. مقطعی خاص از داستان را انتخاب می‌کنیم و بعد از کودکان می‌خواهیم خودشان آن را ادامه دهند؛ برای مثال، از آنجا که آب آشامیدنی خیر تمام شد یا از آنجا که چشم خیر بهبود یافت، داستان را به گونه‌ای دیگر پیگیری کنند و در حقیقت آنها را در خلق و طراحی داستان سهیم می‌کنیم.

تمرین دیگر این است که کودکان را در مواقع خاص جای یکی از شخصیت‌ها قرار می‌دهیم تا خودش به جای آن شخصیت تصمیم بگیرد؛ برای مثال، اگر تو خیر بودی، در پایان داستان چه تصمیمی درمورد شر می‌گرفتی؟ بعد می‌توان آن را عینی‌تر و ملموس‌تر مطرح کرد؛ مثلاً اگر دوستت مدادت را گم کرد، درمورد او چه تصمیمی می‌گیری؟ اگر معذرت‌خواهی کرد، چه؟

آنچه عنوان شد، فشرده و نمونه‌ای از فعالیت‌هایی است که در حلقه‌های کندوکاو می‌توان با استفاده از داستان‌های موجود در گنجینه ادبی خودمان انجام داد. نویسنده امیدوار است، سیستم آموزش و پرورش ما جایگاهی متناسب با آموزش و پرورش نسل تیزهوش و کنجکاو و درعین حال نیازمند رشد و تربیت پیدا کند. راه رسیدن به این جایگاه، بسیار دقیق‌تر، حساس‌تر و مشکل‌تر از دستیابی به راه‌های رفته و ترجمه حرف‌های گفته‌شده در سایر کشورها است؛ هرچند که می‌توان از آموزه‌ها و تجربه‌های آنها بهره‌فراوانی برد.



پروہشگاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی  
پرتال جامع علوم انسانی